

(۹)

بنام یکی از شعرای عصر حاضر بطریق انتقاد کرچه سازنده معما از این نام
دیگری را در عصر خود بنظر داشته است
جهان پر از گرم یارو هر دمش باید که بر حساب عنایات خود بیفزاید

(۱۰)

بنام یکی از شعرای عصر حاضر بطریق انتقاد
دلرا هوس عتاب آن ترک خطاست از جانب دوست چین ابروزیاست

جلال الممالک



ایرج میرزا ملقب بجلال الممالک
فرزند غلامحسین میرزای صدر الشعراء
فرزند ملک ایرج میرزا متخلص به
(انصاف) پسر فتحعلیشاه قاجار در سال
هزار و دو بیست و نود قمری هجری در تبریز
متولد. و در شعبه مدرسه دار الفنون که
در اواخر ولیعهدی مظفرالدین شاه و
ریاست معارف میرزا محمد خان ندیم -
السلطان در تبریز افتتاح شده بود به
تکمیل تحصیلات فارسی و تحصیل فرانسه
پرداخته است -

باقوام السلطنه که آن زمان دبیر حضور

لقب داشته مسافرتی بفرنگ کرده و پس از مراجعت با نظام السلطنه تبریز رفته در

دار الانشای اومشغول انشاء بوده پس از مدتی بریاست صندوق مالیه و گمرک بکردستان مأموریت یافته است. در آغاز مشروطیت بطهران آمده با مخبر السلطنه رئیس الوزرای کنونی باز به تبریز رفته و در انقلاب تبریز بروسیه رفته و از آنجا بطهران آمده و ریاست محاکمات مالیه باو داده شده پس از آن با سمت معاونت مالیه بخراسان رفته و پس از چند سال منفصل و در سنه هزار و سیصد و چهل و دو یا چهل و سه بطهران آمده و پس از یکسال و اند روز یکشنبه ۲۸ شهر شعبان هزار و سیصد و چهل و چهار قمری هجری بسرای باقی شتافته است این بود خلاصه تاریخ زندگانی وی که مرحوم کمال- السلطنه شرح داده و ادیب دانشمند آقای عبرت مصاحبی نائینی نگاشته است. بنده نگارنده (وحید) نیز در مدت اندک که با وی مانوس و مصاحب بوده آنچه از حالات وی شنیده و بدست آورده ام باجمال مینگارم.

جلال الممالک ایرج میرزا در قرن حاضر یکی از اساتید سخن و ارکان شعر بشمار است و در روانی و ساده گوئی و بکر پردازی کم نظیر بلکه بی نظیر است. جلال الممالک با اینکه در زبان خارجی فرانسه بیش از عربی دست داشت و در علوم ادبیه دارای تحصیلات عالی نبود ولی بحکم ذوق و طبع سرشار و فکر بلند باصول وقواعد شعر معتقد کامل بود و هیچگاه راضی نمیشد که يك شعر غلط و مخالف اصول از او انتشار یابد. بهمین سبب اگر در تمام دیوان وی تتبع و تفحص کامل بعمل آید شاید يك غلط پیدا نشود. غلط سرائی و نابکار سخن راندن از راه عجز و ناتوانی و بی علمی است که (المرء عدو لما جهل) چنانچه معمول این زمان است و جلال الممالک بحکم توانائی از این کار بی نیاز بود. جلال الممالک از طبقه شعرای مقلین است یعنی شعر کم میگفت و بهمین سبب تمام اشعار او تقریباً پنج شش هزار بیت بیشتر نمی شود مگر از او شنیدم که میگفت من همیشه شاعر نیستم و هر گز بتکلف طبع خود را به

شعر گفتن وادار نمی‌کنم بلکه هر گاه طبع در مقام شاعری بر آمد آنوقت من آلت نویسنده آن هستم . الحق کم گفت و خوب گفت چنانچه نظامی گوید .

کم گوی و گزیده گوی چون در تاز اندک تو جهان شود پر
لافاز سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
آب ار چه همه زلال خیزد از پر خوردن ملال خیزد

در محاوره و خوش زبانی و بموقع سخن گفتن و در مقام بمطایبه پرداختن کم نظیر بود دوستی و ارادت من ندیده با او آغاز گردید بدینگونه که در چنین عصر تاریک شعر و سخن که یکی وزن و قافیه و لغت را هیچ و پوچ دانسته و بر خلاف قوانین مسامه بنام شعر مهمل میبافد و دیگری در برابر او بحکم (الجاهل اما مفرط او مفرط) از جهل جامعه استفاده کرده لغات مهجور و متروک زبان عربی و فارسی را از فرهنگ ها بزحمت بیرون آورده و بطریق (وزانی ۱) موزون ساخته بدون هیچ معنی یا با سرقت مضامین دیگران شعر میسازد و چون مردم از اشعار او چیزی نمی‌فهمند او را فیلسوف و شاعر بزرگ تصور میکنند!! در چنین عصر تاریک ادبی ناگاه از خراسان مسکتوبی باداره ارمغان رسید چون سرگشودم چند قطعه شعر در آن دیدم که هیچ شباهت باشعار زمان نداشت و هر چه مکرر مطالعه کردم بیشتر اشتیاق خواندن در خود یافتم

از همان وقت باب ارادت و دوستی مفتوح و همواره اشعار آبدارشان زیب صفحات مجله ارمغان میشد و مکاتیب دوستانه مبادله میگردید تا هنگامیکه از خراسان بطهران آمده و در خانه کمال السلطنه یکی از دوستان قدیمی و صمیمی او مرا فیض ملاقات دست داد و هیچگاه لذت آن ملاقات که پس از اشتیاق بسیار دست داد فراموش نخواهم کرد

(۱) وزان . در مقابل شاعر کسی است که الفاظ و لغات را موزون ادا میکند بدون

قصید معنی و داشتن مضمون .

قطعه مصرع (تارك و چنار) که در دوره سال پنجم یا چارم ارمغان درج است با این مطلع در همان شب ساختم چناری قوی شاخ و بن در چمن بتاك ضعيفی سرود این سخن علاوه بر مسافرت هائی که از کمال السلطنه نقل شد مسافرت اصفهان را من از ایشان بشرح ذیل شنیدم . می گفت در دوره حکومت سردار ظفر بختیاری حاجی خسرو خان بشرکت سردار جنک در اصفهان من با سمت نیابت حکومت مامور اصفهان شدم . در صورت ظاهر دو شريك حکومت بمن بی نهایت احترام کردند و سه چهار روز در اداره حکومت بانجام وظیفه مشغول بودم . ولی با اینکه من نایب الحکومه بودم یک نفر عامی بیسواد و خالی از همه چیز (حاجی یعقوب خان) نام در اداره حکومتی بدون اطلاع و مراجعه بمن مشغول رتق و تق امورات بود . یک شب سردار ظفر مرا خواست و گفت بگو به بینم چه قدر پول حاضر کرده ! من از این حرف مبهوت شده گفتم چه پولی و از کجا ! گفت نایب الحکومه اصفهان باید روزی هزار تومان پول برای من بیاورد !! گفتم اینکار از من ساخته نیست . گفت پس شما معلوم میشود نمیخواهید نایب الحکومه باشید گفتم من از طرف وزارت داخله نایب الحکومه هستم . گفت وزارت داخله کیست من از طرف امپراطور روس در اینجا حاکم هستم !! و همین طور هم بود چون با دو نفر آگت روس در اصفهان حاجی محمد ابراهیم خان و نواب آقا کوچک شرکت کرده و بغارت خورد و بزرگ مشغول بودند ! ! من دیگر با اداره حکومت نرفته و چندی در اصفهان مانده و بوسیله قرض رهسپار طهران شدم .

جلال الممالک در دوستی و عاطفت هم یگانه و بی نظیر و در مدت کمی که من از فیض دوستی او بر خور دار بودم با آنکه یکی از دوستان تمام بسخن چینی مشغول بود و من خبر نداشتم هیچگاه مرا فراموش نمیکرد . در این زمان يك

مرض سخت عصبی که هنوز هم باقیست ولی نه بان شدت مرا دامن گیر بود و اغلب شبها و روزها آن اوستاد دانشمند فقط برای دلداری و رفع خیال در خانه من میامد و در حقیقت بهترین طبیب معالج من بود.

دو روز قبل از رحلت وی نزدیک غروب بالای خندق سمت دولاب طهران با چند نفر از دوستان مشغول تفرج بودیم جلال الممالک مشغول تسلیت و دلداری و معالجه من بود. و از کلمات او که هنوز بخاطر دارم این است که گفت: شما مرض خیال دارید و بکوشید که خیال را از خود دور کنید آنکسانی که میمیرند هرگز خیال مردن را هم نکرده اند و ناگهان میمیرند. در پایان این سخن یکوقت روبه تمام همراهان کرده و گفت: راستی اگر من مردم مرا ببرید در شمیران حوالی قبر ظهیر الدوله دفن کنید مبدا مرا آن طرف های پائین طهران که جا های کثیف است دفن سازید. من با تعجب گفتم: شما مرا تسلیت و دلداری میدادید معلوم می شود خود شما هم بمرض خیال مبتلا هستید گفت: نه چنین است ولی این سخنی بود که گفتنش لازم بود.

در همانجا یکدیگر را بدرود گفته و من بخانه خود آمدم پس فردا صبح جرائد مرکزی را بر حسب معمول در خانه مطالعه میکردم در اولین ستون یکی از جراید واقعه سگته و فوت استاد را خوانده مات و مبهوت شده پس از نیم ساعت که قوه حرکت در خود یافتم از خانه بیرون آمده و در خیابان سقا باشی جنازه او را در مسجد زیارت کردم:

جلال الممالک با انهمه اقوام و اقارب قاجاریه در طهران غریب بود در تشییع جنازه او عده از ادبا و شعرا و دوستان او حاضر بودند و امیر شوکت الملک قائمینی که آن وقت در طهران بود مخارج کفن و دفن و تعزیه داری او را تکفل کرد و زحمات کفن و دفن و تعزیت را دوستان وی از قبیل (دکتر حسینیقلی خان قول ابلاغ) طبیب

قانونی عدلیه و دکتر علیرضا خان هوشی و چند نفر دیگر متحمل شدتد و بر حسب همان وصیت در شمیران پهلوی قبر ظهیر الدوله در خوابگاه ابدی ارام یافت و اینک قبر او مطاف اهل ذوق و شعر و ادبست انجمن ادبی ایران بر حسب وظیفه در شب چله مجلس مفصلی در وزارت معارف تشکیل و تمام اهل ذوق و شعر و هنر در سوگواری شرکت جستند و خطابه ها و مرثیه ها قرائت شد

و همان وقت در مجله ارمغان وعده دادیم که مرثی و ماده تاریخ ها و شرح حال استاد دانشور را بنکاریم ولی بعللی که شرح نمیتوان داد این وظیفه ادبی بتاخیر افتاد و اینک پس از دو سال باداء وظیفه موفق و در ذیل تمثال دوره پیری شرح حال ویک ماده تاریخ اثر طبع وقاد استاد (صبوری) اصفهانی را نکاشته دز شماره دیگر در ذیل تمثال جوانی مرثیت و ماده تاریخ های دیگر را هم مینگاریم
و حید

قطعه تاریخیه

چه نیرنگ سازی است این چرخ دورو	زز بیائی روی و از زشتی خو
تمنا مکن از جهان مهربانی	که انهم یکی خوبز و نیست بدخو
بطبع جهان بیوفائی سرشته	و فای بیوفائی است در مذهب او
چرا جامه سوک پوشیده گیتی	چرا رسته خیزست بر باز هرسو
به پیشانی لفظ چین خورده از چه	چرا روی معنی ترش کرده ابرو
سخن را مگر گشته بازار کاسد	که منطق فرو بسته مردسخنگو
عطار د عزای معلم گرفته	از آن رو سر غم نهاده بزانو
همانا ز دینی جلال الممالک	نهاده سوی جنت جاودان رو
کلی رفت از گلشن زندگانی	که هستند خار و گلشن تعزیت گو
بیک سکه افتاد از پا وجودی	که چرخ از سرش کم نمیکرد یکمو

جهان ادب را خزان شدبهاری
 بهرشاخ گل بلبلس مست چه چه
 برافکند اگر جامه جان عجب نه
 نهاندند پهلو بخاک آب تنی را
 گرفتند مرغان باغ بهشتیش
 چومه در محاق اوفتادی بشعبان
 مرالب گشوده است در ذکر خیرش
 طلب کرد تاریخ فوتش صبوری
 یکی آمد از جمع بیرون و گفتا

که هم رنگ باقیست از باغ وهم بو
 بهر سروبن قمریش گرم کوکو
 تپی شد چوپیرگشت جام و ترازو
 که گل خار بود از لطیفی بیپهلو
 ز شوق تماشای رخ ذکر یا هو
 شدی در محاق ترابش مه رو
 که از رفتگان ذکر خیر است نیکو
 از آنانکه بودند او را بمشگو
 ز دار فنا رفت ایرج بمینو

۱۳۴۴

پرهیز نامه نمره ۷

دنیای متمدن از کثرت شیوع مرض سل خائف و متزلزل است این مرض مانند دنیای حادث قدیم است و در تمدن جدید در عرصه وجود معرفی شده است و بمناسبت بروزات مختلفه و اشکال عدیده چه در زبان فارسی و چه السنه غربی اروپائی اسامی مختلفه داشته است از روزی که بیابی در سنه ۱۷۹۳ دانه های تکمه آنرا در ریه مریض تب لازم کشف کرد و از معالجه آن مایوس گشت نام منحوس آنرا توبرکول گذاشت (Tubercule) و در سنه ۱۸۱۱ میلادی بیل بعد از تشریح ۱۰۹ نفر از اموات امراض ریوی چنین استنباط نمود که تبهای لازم یا تبهای دق بانضمام سرفه و ترشح اخلاط ریوی را عموماً ریوی باید دانست و آنرا به شش قسم منقسم نمود و در سنه ۱۸۲۶ میلادی لاینک تکمه های داخل ریه را بیش از سایرین در تحت دقت در آورده هایه سرایت را علت واحده قلم داد کرد و پرشو در این باب زحمتها کشید